

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
ستایش	به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک	آفرینش انسان از خاک
	الهی فضل خود را یار ما کن / ز رحمت یک نظر در کار ما کن	طلب لطف و رحمت خداوند
	تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خالق هر دانا و نادان	روزیرسانی خداوند
	زهی گویا ز تو کام و زبانه / تویی هم آشکارا، هم نهانم	همه چیز از خداست و او بر همه چیز آگاه است.
	چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت، پرده برداری ز رخسار	جلوه خداوند در زیبایی های طبیعت
	فروغ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک	زیبایی آفرینش از پرتو جمال الهی است.
	گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است	عشق به خدا موجب زیبایی پدیده هاست.
	هر آن وصفی که گویم بیش از آنی / یقین دانم که بیشک جان جانی	وصفناپذیری خداوند
	نمی‌دانم نمی‌دانم الهی / تو دانی و تو دانی آنچه خواهی	خداوند از همه چیز آگاه است و ما ناآگاهیم
درس ۱ - چشمه / گنج حکمت (خلاصه دانش‌ها)	گفت در این معرکه یکتا منم / تاج سر گلبن و صحرا منم	غرور و خودستایی و ادعای یکتایی
	در بن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟	غرور و خودستایی و ادعای یکتایی
	قطره باران که درافتد به خاک / زو بدمد بس گوهر تابناک	رویدن گلها و گیاهان از باریدن باران
	لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین سخنی گوش ماند	عاقبت وخیم غرور و خودبزرگبینی
	پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش	با احتیاط سخن گفتن
	بر سر آنم که گر ز دست برآید / دست به کاری زدم که غصه سرآید	تلاش برای دادن غم هجران
	یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید	خود را ناچیز پنداشتن
	که جایی که درباست من کیستم؟ / اگر او هست حقا که من نیستم	خود را ناچیز پنداشتن / فروتنی
	چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید	فروتنی سبب سربلندی است.
	بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد	فروتنی سبب سربلندی است.
	تا از عیب و گناه خود پاک نگردم، عیب مردم نگویم.	پرهیز از عیبجویی
تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.	نکوهش درخواست از غیر خدا	
درس ۲ - از آموختن	تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چو نمودی به خلف نموده مباش.	نیکوکاری در ظاهر و باطن
	به زبان دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی	پرهیز از تظاهر و ریا
	اندر همه کار داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد حاسبوا قبل آن تحاسبوا	خودحسابی (حسابرسی اعمال خود)
	اگر غم و شادیت بود به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان بر خود پیدا مکن.	حفظ ظاهر و خویشنداری
	بدان کوش به هر محال از حال و نهاد خویش بنگردی که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.	ثبات و استواری
	به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی	امیدواری در هنگام ناامیدی
	رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش	قدرشناس زحمت دیگران بودن
	اگر از بیگانه ناایمن شوی، زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان	تدبیر و دوراندیشی در مواجهه با بیگانه
	و از آموختن ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی	علماندوزی موجب سربلندی است
	عشق شوری در نهاد ما نهاد	هر شور و غوغایی از عشق است
	شاد و بی غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می گذرند	ناپایداری شادی و غم

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
درس ۲ - سفر به بصره - شبی در کاروان	همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.	پی بردن به علم و دانش کسی از نوشته او
	به شدتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار ناامید نباید شد که او تعالی رحیم است	ناامیدنشدن از لطف الهی در سختی ها
	دوران روزگار به ما بگذرد بسی / گاهی شود بهار و دگر گه خزان شود	ناپایداری اوضاع روزگار
	بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از پیشه اندیشه کردم که مروّت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته	نکوهش غفلت و بی خبری انسان وقتی همه موجودات خدا را ستایش می کنند.
	گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبی حگوی و من خاموش	نکوهش غفلت و بی خبری وقتی همه موجودات خدا را ستایش می کنند
درس ۵	نمی دانم خودش می دانست یا نه که اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود	غربت دلیل پیشرفت و ترقی است
	همچون مروارید در دل صدف کج و کوله ای سالها بسته ماند	ناشناخته ماندن قدر و ارزش کسی
	هر چه بر او سخت گرفتند کمربند خود را تنگتر بست	تسلیم نشدن در برابر سختی ها
درس ۹	هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد / خداهش در همه حال از بلا نگه دارد	هر کس از مردان حق جانبداری کند مورد حمایت خدا قرار می گیرد
	حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد	فقط دوست محرم راز است
	دلا معاش چنان کن که بلغزد پای / فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد	کسی که در راه درست قدم بردارد از راه نادرست باز داشته می شود
	گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان / نگاه دار سر رشته را تا نگه دارد	وفاداری معشوق در گرو وفاداری عاشق است
	صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی / ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد	پیام رسانی صبا / دل عاشق گرفتار زلف معشوق است
	چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت؟ / ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد	بدون خواست خدا اتفاقی صورت نمی گیرد / توکل به خدا
	سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری / که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد	پاک بازی و جانفشانی در راه معشوق وفادار
	غبار راهگذارت کجاست تا حافظ / به یادگار نسیم صبا نگه دارد	بارزش دانستن خاک پای معشوق / پیام رسانی صبا
	ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست / در حضرت کریم تمنا چه حاجت است	در برابر انسان کریم نیاز به بیانکردن حاجت نیست
	تعلیم ز آره گیر در امر معاش / نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش	کرم و جود و بخشندگی
	ای بی نشان محض نشان از که جویمت / گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت	خداوند بینشان است
	گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد / گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید	عشق راهنمای عاشق است / هدایت یافتن از گمراهی
	تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش	تنها عاشقان محرم اسرار عشقند
	ما موشی در حقه به تو دادیم پنهان نتوانستی داشت سر خدای را با تو بگویم چگونه نگاه خواهی داشت؟	حفظ اسرار الهی از نااهلان

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
درس ۳	در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود.	سختی مقدمه راحتی است
	قصهٔ حال یوسف را نیکو، نه از حسن صورت او گفت، بلکه از حسن سیرت او گفت. صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر سیرت زیبا بیار	ترجیح باطن و سیرت بر صورت و ظاهر
	نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو امر و فرمان آمد	ترجیح باطن و سائرت بر صورت و ظاهر / حسن و زیبایی مایهٔ گرفتاری است
	در مقابلهٔ جفا، وفا کرد و در مقابلهٔ زشتی آشتی کرد و در مقابلهٔ لثیمی، کریمی کرد.	بدی را با نیکی پاسخ دادن
	تدبیر برادران بر خلاف تقدیر رحمان آمد. و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین	برتری تقدیر بر تدبیر
	خدمت حق کن به هر مقام که باشی / خدمت مخلوق افتخار ندارد	توصیه به خدمت خدا و دوری از خدمت خلق
	الصبر مفتاح الفرج	گرهگشایی صبر
	وقتی دل سودایی میرفت به بستان ها / بی خویشتم کردی، بوی گل و ریحان ها	از خود بیخود شدن و بی اختیاری با دیدن زیبایی بهار
	گه نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل / با یاد تو افتادم از یاد برفت آنها	ترجیح معشوق بر زیبایی های جهان
	تا عهد تو دربستم عهد همه بشکستم / بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان ها	با یار پیوستن و از همه گسستن
	گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید / چون عشق حرم باشد سهل است بیابان ها	تحمل سختی های عشق برای رسیدن به وصال
	گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دوران ها	سخن عشق همیشگی و جاودانی است
	درس ۴	در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم می توان عزیز بود / از گودال بپرس
شمشیر که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرده / هر چه در سوی تو، حسینی شد / دیگر سو یزیدی... آه ای مرگ تو معیار!		شهادت امام حسین (ع) معیار حق و باطل است
مرگت زندگی را چنان به سخره گرفت / و آن را بی قدر کرد / که مردنی چنان، / غبطهٔ بزرگ زندگانی شد		برتری شهادت بر زندگی (شهادت امام حسین (ع) زندگی را بی ارزش کرد)
و عزمت، ضامن دوام جهان شد / - که جهان با دروغ می پاشد - / و خون تو امضای راستی است...		شهادت امام حسین (ع) راستی را در جهان برپا کرد / نکوهش دروغ و ستایش راستی
چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می افتد بر تالابی از خون خویش / در گذرگاه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را میآش امانی / - هر کس را که تشنهٔ شهادت است -		ناتوانی عقل انسان از درک مقام والای امام حسین (ع) خون امام حسین (ع) بشریت را از فرهنگ سیراب کرد.
ثمرهٔ بیحاصلی سرافکندگی است		بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد / حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی
شرف المكان بالمکین		ارزش یک مکان به کسی است که در آن مکان است
و بَدَلْ مُهَجَّتْهُ فَبِكَ لَيْسَتَنْقَدْ عِبَادَك مِنْ الْجَهَائِلِ وَ حَيْرَهُ الضَّلَالَه		خون امام حسین (ع) نجات دهندهٔ بندگان از گمراهی است
شهر را از عدل دیوار کن و راهها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ		عدل مایهٔ حفظ و امنیت ملک است

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
۳ ۳ ۴	هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد / هم رونق زمان شما نیز بگذرد	حتمی بودن و فراگیر بودن مرگ
	وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب / بر دولت آشیان شما نیز بگذرد	ناپایداری و زوال پذیری قدرت دنیا
	آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد	حتمی بودن و فراگیر بودن مرگ
	چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد / بیداد ظالمان شما نیز بگذرد	ناپایداری قدرتمندان (خوب یا بد همگان خواهند مرد)
	در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت / این عوعو سگان شما نیز بگذرد	ناپایداری قدرتمندان (خوب یا بد همگان خواهند مرد)
	بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت / هم بر چراغدان شما نیز بگذرد	حتمی بودن و فراگیر بودن مرگ
	زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت / ناچار کاروان شما نیز بگذرد	حتمی بودن و فراگیر بودن مرگ
	ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن / تاثیر اختران شما نیز بگذرد	ناپایداری و زوال پذیری دولت و اقبال
	بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم / تا سختی کمان شما نیز بگذرد	پایان یافتن دوره ستم و سختی و ضرورت صبر و تحمل در این دوران
	ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع / این گرگی شبان شما نیز بگذرد	ناپایداری و زوال پذیری دولت و اقبال
	بر بخت بد فرود آید / هر که گیرد عنان مرکبش، آرز	حرص و طمع انسان را بدبخت و خوار می سازد
	همت بلند دار که نزد خدا و خلق / باشد به قدر همت تو اعتبار تو	اعتبار هر کس به قدر همت اوست
	الدهر یومان یوم لک و یوم علیک	ناپایداری احوال روزگار
	کل نفس ذائقة الموت	حتمی بودن و فراگیر بودن مرگ
	ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما / بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان؟	عاقبت شوم ظالمان / ناپایداری قدرت
	علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را / که به ماسوا فکندی همه سایه هما را	علی (ع) رحمت برای مخلوقات و آیت و نشانه پروردگار است
	دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین / که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را	شناخت علی (ع) راه شناخت خدا است
	برو ای گدای مسکین در خانه علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را	کرم و بخشندگی علی (ع)
	به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من / چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدار	مدارا با دشمنی که گرفتار شده است
	چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان / چو علی که می تواند که به سر برد وفا را ؟	وفاداری و پاک بازی حضرت علی (ع)
نه خدا توانمش خواند ، نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را ؟	ناتوانی در توصیف عظمت حضرت علی (ع)	
چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم ؟ / که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را	ناتوانی از بیان شوق و اشتیاق دیدار	
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی بنوازد آشنا را	چشم انتظار بودن برای رسیدن پیام یار	
ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب / غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا	لذتبخش بودن درد دل کردن با دوست	
۳ ۳ ۴	تاریخ مشیت باری تعالی است که از طریق انسان ها به انجام می رسد.	تقدیرگرایی (برتری خواست خدا بر اراده انسانها)
	خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است	نیازمندی موجودات و بینبازی خداوند
	تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری	راه تقرب به خداوند، انس با خاک و خاکساری است
	أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبَ	یاد خدا مایه آرامش قلوب است
	در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد	یاد خدا مایه آرامش قلوب است
	حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است دریایم و نیست باکم از طوفان / دریا همه عمر خوابش آشفته است خدایش بیامرزد که هر کسی از آنجا که هست، یک گام فراتر آید.	ترجیح بلاجویی بر آسایش طلبی توصیه به حرکت و پویایی

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
۳۳ =	به خون گر کشی خاک من دشمن من / بجوشد گل اندر گل از گلشن من	ادامه داشتن راه شهیدان
	«تنم گر بسوزی» به تیرم بدوزی / جدا سازی ای خصم، سر از تن من کجا میتوانی ز قلبم ربایی / تو عشق میان من و میهن من؟	پایداری در عشق به وطن تا مرگ
	من ایرانیام آرمانم شهادت / تجلی هستی است، جانکندن من	شهیدان زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند
	مپندار این شعله افسرده گردد / که بعد از من افروزد از مدفن من	جاودانگی عشق
	نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش / بتازد به نیرنگ تو، توسن من	سازش نکردن با دشمن
	کنون رود خلق است دریای جوشان / همه خوشه‌خشم شد خرمن من	اتحاد و خروش مردم علیه دشمن
	من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می‌پرورد دامن من	آزادگی و صبوری
	جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من	یکتاپرستی / زیر بار ستم هم از خدا روی نگرداندن
	تا زبر خاکی ای درخت برومند / مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند	پایداری در عشق به وطن تا مرگ
	و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون	شهیدان زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند
جنگ حقیقتی است که تا آن را نبینی درکش نمی‌کنی	تنها کسی که در میدان جنگ است، آن را درک می‌کند	
تابوت مرا جای بلندی بگذارید / تا باد برد سوی وطن بوی تنم را	پایداری در عشق به وطن حتی بعد از مرگ	
۳۳ =	خروش سواران و اسپان دشت / ز بهرام و کیوان همی برگذشت همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل / خروشان دل خاک، در زیر نعل	شدت و هولناکی میدان نبرد
	نماند ایچ با روی خورشید، رنگ / به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ	
	بشد تیز رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر	شدت مبارزه میان دو پهلوان
	به گرز گران دست برد اشکبوس / زمین آهنین شد سپهر آبنوس	
	بیامد که جوید ز ایران نبرد / سر هم نبرد اندر آرد به گرد	مبارزطلبی
	چو رهام گشت از کشانی ستوه / بیچید زو روی و شد سوی کوه	گریختن از میدان نبرد
	بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ / تن بی سرت را که خواهد گریست؟	تهدید به مرگ (رجز خواندن)
	تهمت چنین داد پاسخ که نام / چه پرسی، کز این پس نبینی تو کام	
	مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد	
	بدو گفت رستم که تیر و کمان / ببین تا همانکون سر آری زمان	
همه تیغ و گرز و کمند آورید / به ایرانیان، تنگ و بند آورید	توصیه به نبرد با حریف و کوشیدن در میدان نبرد	
تهمت بر آشفت و با طوس گفت / که رهام را جام باده است جفت	اهل بزم بودن به جای اهل رزم بودن	
کمان بهزه را به بازو فکند / به بند کمر بر بزد تیر چند	آماده شدن برای نبرد	
بزد بر بر و سینه اشکبوس / سپهر آن زمان دست او داد بوس	از پا درآوردن دشمن	
سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم	علاج واقعه پیش از وقوع کردن / توصیه به دوراندیشی و آینده نگری	

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
درس ۳۱	چنان ننگش آمد ز کار هجیر / که شد لاله رنگش به کردار قیر	روسیاهی و شرمندگی
	فرود آمد از دژ به کردار شیر / کمر بر میان بادپایی به زیر	روی آوردن به میدان نبرد
	سر نیزه را سوی سهراب کرد / عنان و سنان را پر از تاب کرد	مهارت در تیراندازی
	کمان را به زه کرد و بگشاد بر / نبد مرغ را پیش تیرش گذر	ناچاری در جنگ کردن
	بر آشفته سهراب و شد چون پلنگ / چو بدخواه او چاره گر بد به جنگ	گریختن از میدان نبرد
	به آورد با او بسنده نبود / بپیچید از او روی و برگاشت زود	پرهیز از جنگ و توصیه به آشتی
	بدو گفت کز من رهایی مجوی / چرا جنگ جستی تو ای ماهروی	از ماست که بر ماست (آسیب دیدن به خاطر هنر خود) / مغرو رنبودن به توانمندی‌های خود
	کنون لشکر و دژ به فرمان توس / نباید بر این آشتی، جنگ جست	دشمن ستیزی
	نباشی بس ایمن به بازوی خویش / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش	جز خدا از کسی نترسیدن / دشمن ستیزی
	بداندیش را آتش خرمن اند / خدنگی گران بر دل دشمن اند	عظمت اراده و قدرت جنگاوری
درس ۳۲	ریش بر می کند و می گفت ای دریغ / کافتاب نعمتم شد زیر میغ	حسرت و افسوس
	دست من بشکسته بودی آن زمان / چون زدم من بر سر آن خوش زبان	قیاس سطحی و نابه جا
	از قیاسش خنده آمد خلق را / کاو چو خود پنداشت صاحب دل را	پرهیز از قیاس سطحی و ظاهری
	کار پاکان را قیاس از خود مگیر / گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر	شباهت ظاهری دلیل یکسانی نیست (نکوهش قضاوت سطحی و ظاهری)
	جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق آگاه شد	تکیه نکردن به ظاهر افراد
	هر دو گون زنبور خوردند از محل / لیک شد زان نیش و زان دیگر عسل	هر کس در حد خودش به معرفت دست می یابد
	هر دو گون آهو گیا خوردند و آب / زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب	چون بتابد آفتاب معرفت / از سپهر این ره عالی صفت
	چون بسی ابلیس آدمروی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست	هر یکی بی‌نا شود بر قدر خویش / باز یابد در حقیقت صدر خویش
	معرفت زین جا تفاوت یافته است / این یکی محراب و آن بت یافته است	حضرت عیسی (ع) بر سبیل تَلَطُّف جوابش باز داد و آن شخص مسلّم نداشت.
	چون بتابد آفتاب معرفت / از سپهر این ره عالی صفت	چندان که او نفرین میکرد، عیسی تحسین می نمود.
هر یکی بی‌نا شود بر قدر خویش / باز یابد در حقیقت صدر خویش	با آن که او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفا بیش می نمایی	
حضرت عیسی (ع) بر سبیل تَلَطُّف جوابش باز داد و آن شخص مسلّم نداشت.	از کوزه همان برون ترواد که در اوست	
چندان که او نفرین میکرد، عیسی تحسین می نمود.	کُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَحُّ بِمَا فِيه	
با آن که او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفا بیش می نمایی	من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من عاقل می گردد	
از کوزه همان برون ترواد که در اوست	تاثیر رفتار نیک در بدن و اثر نداشتن بدن بر نیکان	
کُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَحُّ بِمَا فِيه		

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
درس ۱۹	مخور طعمه جز خسروانی خورش / که جان یابدت زان خورش پرورش	شاهانه زندگی کردن
	دمی آب خوردن پس از بدسگال / به از عمر هفتاد و هشتاد سال	آسایش پس از مرگ دشمن
	اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او / سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد	نکوهش بی بهرگان از شعر و موسیقی / اثر شعر و موسیقی
	شکر نعمت نعمت افزون کند / کفر نعمت از کفت بیرون کند	شکر گزاری موجب زیاد شدن نعمت است
	همه قبیله من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو شاعری آموخت	رها کردن علم و روی آوردن به شاعری به خاطر عشق
	حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند	اثر ویران کننده حسادت و کینه جوایی / اثر همنشین نادرست
	کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش به سوی دانه و دام هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام	تقدیر گرایی (از تقدیر و سرنوشت نی توان گریخت)
	من گوش استماع ندارم لمن تقول	پندناپذیری
	با بدان کم نشین که صحبت بد / گرچه پاکی تو را پلید کند آفتابی بدین بزرگی را / لکه‌ای ابر ناپدید کند	اثر همنشین
	درس ۱۷	ای که ردای حسین را بر دوش / و خورشید کربلا را در بر داری
ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورده ای ای سرزمینی که از خاکت خوشه‌های گندم می روید / و پیامبران برمی خیزند		معنویت و تقدس انقلاب لبنان / برخاستن پیامبران از سرزمین فلسطین
تو را جنوب نامیدم / ای کشتی های صیادی که مقاومت پیشه کرده اید / ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده ای / ای دفترهای شعر که مقاومت پیشه کرده اید		مقاومت تمام سرزمین در برابر دشمن
تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم / تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم		ستایش سرزمین انقلابی و ستایش شهادت طلبی
بگذار بوسه ز نیم بر شمشیری که در دستان توست / بگذار گرد و خاک قدم هایت را برگیریم		ستایش سرزمین انقلابی
تاریخ روزی، روستای کوچکی را / از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد / که معرکه خوانده می شد		زنده ماندن یاد وطن انقلابی
روستایی که با «صدر» ش، با سینه اش / از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفا کرد		دفاع از شرافت و ارزشهای انسانی
مزار شاعر غرق در گل بود و گور ستمگر غرق در خون بود.		عذاب و آرامش ابدی در انتظار انسانهای بد و خوب است.

مفاهیم ابیات (درس به درس)

درس	ابیات و عبارات کتاب	مفهوم
درس ۱۸	آرزو مکن که خدا را جز در همه جا، در جایی دیگر بیابی	حضور خدا در همه جا
	هر آفریده ای نشانه خداوند است اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست. خدا در همه جا هست در هر جا که به تصور درآید و نیافتنی است. لا تُدرکه الابصار و هو یدرک الابصار	نادیدنی بودن خدا علی رغم جلوه کردن او در همه جا
	همین که آفریده‌های نگاهمان را به خویش منعطف کند، ما را از راه آفریدگار باز می گرداند.	توجه به مخلوقات ما را از خدا دور می کند
	و تو ناتائیل به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می رود که خود به دست دارد	بی توجهی به داشته های خود
	همچنان که می گذری به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن	اسیر نشدن در ظواهر دنیا
	ناتائیل، ای کاش عظمت در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه می کنی. چشمها را باید شست / جور دیگر باید دید	نگاه زیباییین داشتن / نکوهش ظاهریینی
	اعمال ما وابسته به ما است هم چنان که روشنایی فسفر به فسفر راست است که [اعمال ما] ما را می سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد. و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است. بسوز ای دل که تا خامی نیاید بوی دل از تو / کجا دیدی که بی آتش کسی را بوی عود آید؟	از کوزه همان برون تراود که در اوست
	رنج کشیدن مقدمه کمال و ارزشمندی است.	رنج کشیدن مقدمه کمال و ارزشمندی است
	نیکوترین اندرز من این است: تا آنجا که ممکن است بار بشر را بر دوش گرفتن	نیکی کردن به مردم و برطرف کردن گرفتاری ها و رنج های آنان
	منتظر هر آنچه به سویت می آید باش و جز آنچه به سویت می آید، آرزو مکن	مقام رضا (هر پدیده و اتفاقی را خواست خدا دانستن و به آن راضی بودن)
	شگفتا! ناتائیل تو خدا را در تملک داری و خود از آن بی خبر بوده ای	بی توجهی به حضور خدا در وجودمان
	برای من خواندن اینکه شن های ساحل نرم است، بس نیست می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند.	دانش بدون تجربه ارزشی ندارد / ترجیح یقین بر گمان
	به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.	شناخت و علم بدون احساس بی ارزش است.
	هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواستی باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم	تمایل داشتن به زیبایی ها
	به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	وجود خدا در تمام پدیده های هستی / عاشق همه عالم بودن
	غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور / پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را	حضور خدا در همه جا
	اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن حال است و مهمترین کس آن کس است که اکنون می بینی	لحظه حال و مخاطب زمان حال را دریافتن و به آنها توجه کردن
مهمترین کار، نیکی کردن به اوست زیرا انسان تنها برای نیکی کردن آفریده شده است	مهم ترین کار در این دنیا نیکی کردن است	
درس ۱۹	الهی به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می توانی.	یاری خواستن از خدا
	الهی عاجز و سرگردانم، نه آنچه دارم دائم و نه آنچه دائم دارم.	عجز و ناتوانی بنده / شناخت نداشتن به داشته های خود
	الهی در دل های ما جز تخم محبت خود مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار.	تقاضای عشق، محبت و رحمت الهی
	به لطف ما را دست گیر و به کرم پای دار	یاری خواستن از خدا
	الهی حجاب ها را از راه بردار	طلب بینایی و بصیرت